

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الأرضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف
«تنبيه: طرق إحراز الارتكاز العقلائي»

س: ...

ج: استصحاب سیره

س: ...

ج: خیر

س: ...

ج: سیره مثل خبر واحد می ماند، اگر استصحاب وثاقت زید را کردیم و گفتیم قبلاً عادل بوده است پس الان هم عادل است پس خبرش حجّت می شود. سیره ای که ممضاة باشد حجّت است، می گوئیم این سیره قبلاً بوده ممضاة بوده و این سیره ممضاة وجود دارد، بین این سیره ممضاة و بین حکم شرعی شارع وقتی می گوید بگو این سیره ممضاة است یعنی ردّ بالأثر، آن اثر که حجّیت باشد یا آن کشف آن حکم واقعی باشد بر آن مترتب می شود.

ما علاوه بر سیره یک امر دیگری هم داریم که ظاهراً در این کتاب نمی دانم بعداً بحث شده است یا نشده است ارتکاز، یا شاید مجملاً بعداً بیاید، ارتکاز عقلائی داریم. سیره آن است که در عمل از عقلاء سر می زند، مشی عملیشان است و سلوک عملیشان است، همان که در تعریف سیره گفتیم. سلوک عملی است، اما گاهی یک چیزی است در عمل عقلاء متبلور نشده است اما در ذهنشان است. موضوع نداشته است که در عملشان متبلور بشود اما در ذهنشان مرتکز بوده است که اگر یک روزی اینطور بشود اینطور باید کرد، این را می گوئیم ارتکاز عقلائی.

مثلاً در ازمنه سابقه که احیاء اراضی به همان کارهای متعارف آن زمان بوده است که مثلاً با گاو شخم بزنند یا با اسب که وسیله شخم را به آن متصل می کردند و زمین را شخم می زدند و... اینها بوده است، برداشت محصولاتشان مثلاً با داس و ... بوده است، اما همان موقع در ذهنشان بوده است که اگر یک روزی بشود که ماشینی بیاید و با تراکتور هم بشود این کار را کرد در ذهن آنها بوده است که این هم فرقی با آن نمی کند. این در عمل تجسّد پیدا نکرده است، تبلور پیدا نکرده است چون موضوع نداشته است اما همان موقع هم اگر از آنها

می‌پرسیدند که به جای این گاو اینها یک چیز دیگر درست بشود همین کار را انجام بدهد چطور است؟ می‌گفتند همینطور است. این را می‌گوییم امر ارتکازی که در عمل نیامده است اما در ذهن‌ها وجود دارد. یا در آن زمان می‌گفتند اگر شما سفر کنید، هشت فرسخ سفر کنید، آن موقع به ذهنشان می‌آمده که یا پیاده بروی یا با مراکب حیوانیه بروید، این در ذهنشان بوده است اما اگر همان موقع می‌پرسیدند که اگر به جای این اسب و قاطر و اینها چیز دیگری درست کردند که همان کار را انجام می‌دهد، مثلاً با چوب درست کردند، با فلز درست کردند، اینکه فرقی نمی‌کند، در ذهنشان بوده است. اما آن موقع سیره بر این نبوده است چون وجود نداشته است.

حال حرف بر سر این است که ما از ارتکازات عقلائیّه هم گاهی می‌توانیم استفاده کنیم، بعضی‌ها مثل شهید صدر قدس سرّه گفته‌اند که شارع وقتی یک سیره‌ای را حجت می‌کند در حقیقت آن ارتکاز را حجت می‌کند، اگر امضاء می‌کند یک سیره را در حقیقت دارد آن ارتکاز را حجت می‌کند و امضاء می‌کند که ممکن است آن ارتکاز اوسع باشد از آن سیره خارجی مثل همین مثال‌هایی که زدیم، آن ارتکاز گاهی اوسع است اما آنچه در خارج محقق می‌شود بخشی از آن مرتکزشان است به خاطر اینکه آنها موضوع نداشته و این موضوع دارد.

گاهی هم ممکن است اصلاً آن مرتکز آن زمان به هیچ وجه موضوع نداشته است، مثلاً آن زمان‌ها برای اداره جامعه آنچه که در آن زمان‌ها بوده است پادشاهی و خلیفه و این چیزها بوده است، ریاست جمهوری و اینکه یک عده‌ای جمع بشوند و یک نفر را برای چند سال انتخاب کنند آن موقع نبوده است اما مردم در ذهنشان این بوده است که هر کسی می‌شود رئیس جامعه اگر بخواهیم به حرف آن گوش نکنیم اختلال به وجود می‌آید پس باید به حرف او گوش کنیم، باید یک اختیاراتی داشته باشد، یک وظایف خاصی را به عهده او گذاشت، فرقی نمی‌کند که شاه باشد یا خلیفه باشد یا یک کس دیگری باشد. آن مصداق نداشته است آن موقع اما در ذهنشان این بوده است که بله این باید اختیاراتی داشته باشد که اگر طبق اختیارات خودش عمل کرد آن نافذ باشد و الا حرج و مرج لازم می‌آید، نابسامانی در اجتماع لازم می‌آید، اگر یک رئیسی نداشته باشد مطاع که دارای وظایف خاص باشد این چیزها لازم می‌آید، و هکذا و هکذا.

حال حرف بر سر این است که اینجا چون زمینه آماده شده است می‌خواهند اینجا بل بگیرند و بگویند ما این ارتکاز را که در خارج محقق نشده است از کجا می‌توانیم بدست بیاوریم که ارتکاز معاصرین با معصوم چطور بوده است؟ می‌گویند همین راه‌هایی که گفتیم به درد آنجا هم می‌خورد الا بعضی از آنها. مثلاً آنکه می‌گفتیم بعضی از این راه‌هایی که قبلاً می‌گفتیم بعضی عناصری در آنها مأخوذ بود که به خاطر آن عناصر می‌گفتیم کشف می‌کنیم؛ می‌گفتیم کثیر الابتلاء است، این کثرت ابتلاء باعث می‌شود سؤال و جواب بشود و بیابند پس اگر سؤال

و جواب شده بود می ماند، این که اینجا نمی آید چون فرض این است که موضوع نداشته است پس کثرت ابتلاء یعنی چه؟ یا بعضی هایش را می گفتیم حاجت و نیاز دارند و بدیل نداشته است، این هم که آنجا نمی آید چون اینجا اصلاً موضوع نداشته است که بخواهد بدیل داشته باشد یا نداشته باشد.

بنابراین آن راههایی که عناصری در آنها اخذ شده است که آن عناصر در بحث ارتکاز نمی آید، آن راهها در اینجا تطبیق نمی شود، اما بعضی از آنها تطبیق می شود؛ مثلاً تحلیل وجدانی: الان ما خودمان به ذهن خودمان که مراجعه می کنیم می بینیم آیا واقعاً فرق می کند بین اینکه احیاء زمین به واسطه آن وسائلی باشد که آن روز بوده است یا به واسطه اموری باشد که امروز پیش رفت تکنیک به آنها رسیده است؟ فرقی نمی کند، در وجدانمان می گوئیم فرقی نمی کند. این تحلیل وجدانی می گوئیم که آنها هم آدمهایی مثل ما هستند پس آنها هم به نظرشان فرقی نمی کند. همان بیانی که در تحلیل وجدانی گفتیم این بیان اینجا قابل تقریر است.

یا یکی از راههایی که آنجا می گفتیم که اینجا هم قابل تقریر است، نقل است. اگر نقلین به ما بگویند که بله آن موقع درست است که اینطور نبوده است اما در ذهن مردم اینطور بود که اگر، آرزو هم می کردند، برای ما ثابت می شود، به واسطه نقل معتبر هم قابل اثبات است.

پس بعضی از آن طرق سابقه اینجا می آید و بعضی از آنها که اکثرش باشد اینجا نمی آید.

این هم یک نکته ای است که ما در فقه خیلی موارد به ارتکاز احتیاج داریم، به ارتکازات عقلانی که در زمان شارع بوده است یا نه نیاز داریم به خصوص در فقه مسائل مستحدثه که آنها را می گوئیم با ارتکازات زمان ... درست کنیم یا نه این نکته هم اینجا مفید است ...

س: رابطه منطقی سیره و ارتکاز چیست؟

ج: هر کجا سیره هست معمولاً ارتکاز هم هست یعنی در ذهنشان هم هست که این به درد می خورد و درست است ...

س: پس هر چیزی که سیره را ثابت کند ارتکاز را هم ثابت می کند؟

ج: اما به اندازه خودش.

س: در آن مورد بدیل آن بدیل خودش ارتکازی نبود؟ در آنجا که می گفتیم نباید بدیل باشد خب آن بدیل هم ارتکاز ...

ج: نه، ارتکاز قضاوت راجع به چیزی است که موضوع ندارد، اینطور نیست که بگوئیم اگر این نبود باید بدیلش باشد، آن در عمل است. آن موضوع نداشته است که بخواهیم بگوئیم اگر این نبود باید بدیلش به جایش

می‌بود، چون ما الان هزار نوع فکر داریم ... الان در ذهنتان می‌گویید کاش من می‌توانستم بیرم به مریخ و برگردم مثلاً، آرزو ندارید؟

س: استاد آن تحلیل وجدانی چه؟ آن تحلیل وجدانی ارتکاز نیست؟

ج: نه، من ارتکازم را تحلیل می‌کنم یعنی آن را...

س: یعنی آن چیزی که انسان در خودش می‌یابد آن همان ارتکاز است.

ج: نه، انسان در خودش یک قضایایی می‌یابد بعد روی این قضایا فکر می‌کند که آیا این فقط در من است؟ مثلاً می‌گوید من خودم قبول دارم که احسان به دیگران خوب است، آیا فقط من حرف را قبول دارم یا زید هم قبول دارد و عمرو هم قبول دارد و آن آدمی هم که در آن طرف کره زمین ... این تحلیل این شخص است که خب من که قبول دارم به چه لحاظ قبول دارم؟

س: فرقی چیست با ارتکاز؟

ج: ارتکاز همان حسن احسان به دیگری می‌شود مرتکز، اما این تحلیل درست است که تحلیل درونی است اما مرتکز نیست، شما باید یک کاری در درون خودتان انجام بدهید، یک فعلی را در درون خودت انجام بدهی.

س: ...

ج: آن بحث دومی است. ببینید الان می‌خواهیم بنیم موضوع ارتکاز را چطور می‌توانیم معاصرش را ... اگر کسی گفت که ارتکاز هم اگر ردع نکردند ارتکازی که در معرض این است که یک روزی به عمل بیانجامد بر معصوم لازم است که ردع کند از آن، اگر کسی این حرف را زد که ارتکازی که ممکن است یک روز ... پس به درد می‌خورد، دوم اینکه بعداً خواهیم گفت که یکی از کارآمدی‌های سیره این است که وقتی کلامی ... به سیره باشد و در ظرف یک سیره وارد می‌شود این سیره در مفاد کلام اثر می‌گذارد، یکی از حرف‌ها هم این است که ارتکازات هم اثر می‌گذارد، در ظهورسازی اثر می‌گذارد. پس اگر ما اثبات کردیم که آن موقعی که امام صادق سلام الله علیه این فرمایش را فرموده است این ارتکاز بوده است در مخاطبین پس بنابراین این ارتکاز در آن کلام حضرت و مفاد فرمایش حضرت اثر می‌کند که در چه چیزی ظهور پیدا کند. پس بنابراین این ارتکازات که در فقه از آن استفاده می‌کنیم، این حالا می‌خواهیم بگوییم ما از چه راهی می‌توانیم اثبات کنیم که وجود داشته است یا نداشته است.

«تنبیه: طرق إحراز الإرتکاز العقلائی؛ إنَّ الطرق المتقدّمة يُمكن أن يستكشف بها الارتکاز العقلائی» چه

ارتکاز عقلائی معاصر خودمان و چه ارتکاز عقلائی معاصر با معصومین علیهم السلام. البته «لو قلنا باعتبارها»

اگر قائل به اعتبار این طرق متقدمه شدیم اگر این طرق متقدمه معتبر بودند این کارآمدی را دارد که هم ارتکاز معاصرین خودمان را با او کشف کنیم و هم ارتکاز معاصرین به معصومین را علیهم السلام.

«نعم، إن التمسک بالارتکاز العقلائی حیث کان فی مورد لم تتحقّق فیہ السیرة العملیة» تمسک به ارتکاز عقلائی در جایی است که در آن مورد متحقق نشده باشد سیره عملیه. چرا سیره عملیه متحقق نشده است؟ «لعدم الموضوع لها» چون اصلاً موضوعی نداشته است، آن موقع به خدمت شما عرض شود که این وسائل تراکتور نبوده است که حالا شخم را با تراکتور بزنند و احیاء اراضی را با تراکتور بکنند. یا «لم تحقّق فیہ السیرة العملیة لعدم الموضوع» یا «لم یحرز تحققها علی الأقل» نمی دانیم آن موقع بوده است یا نبوده است، یک ابزارهایی است که نمی دانیم آن موقع بوده است یا نبوده است، شک می کنیم. «أو لم یحرز تحققها (تحقق سیره عملیه) علی الأقل تقدیر» چرا لم یحرز؟ «لقلّة الابتلاء بالموضوع» چون به این موضوع کم ابتلاء بوده است، حالا نمی دانیم در اثر این قلت ابتلاء شاید سیره ای بر اساس او نبوده است. «و الا فمع تحقّق السیرة» مثلاً عمل جراحی خیلی نادر بوده است آن موقع، حالا شک می کنیم که با این وسیله هم جراحی می شده است یا نه، می گوئیم نمی دانیم، چون خیلی که مبتلا به نبوده است، دکترها معمولاً دست به جراحی نمی زدند، بلد نبودند نمی شده. پس تمسک به ارتکاز عقلائی در جایی است که سیره متحقق نباشد «و إلا» یعنی «و إن كانت السیرة المتحقّقة و الا فمع تحقق السیرة و إحراز السیرة یستغنی بالسیرة عن إثبات الارتکاز» ما هم دیگر چه کار داریم به ارتکاز، از همان سیره مستغنی می شویم از اثبات ارتکاز، پس کجا می خواهیم به ارتکازات تمسک کنیم؟ در جایی که سیره ای در کار نباشد، و الا اگر سیره در کار باشد به همان سیره تمسک می کنیم. حالا چرا اینچنینی است؟ سیره هم نیست چون موضوع ندارد یا ما احراز نکردیم، چون اینچنین است پس آن جایی که ما می خواهیم ارتکاز را اثبات کنیم یک مواردی است که موضوع ندارد در اثر آن سیره هم نیست، آن جایی که موضوع ندارد خیلی از آن دلیل ها هم نمی شود بیاید.

س: ...

ج: از کثرت و رسوخش انسان باید بفهمد که این آیا تسامحی بوده یا تسامحی نبوده است. مثلاً شیخ اعظم در مکاسب می فرماید درست است که بر معاطاة سیره است اما این برای متساهلین است و سیره متساهلین به درد ما نمی خورد، بله مثل شیخ اعظم می گوید این سیره روی تساهل است، از متشرعین هم روی تساهل اهمیّت نمی دادند، اما این جواب آنجا هم دادند که نه اینچنین نیست، ما دقت که می کنیم می بینیم که افراد غیر متساهل هم همینطور است و چیزهای تساهلی همگانی نمی شود به آن شکل، چون در همگان انسان های دقیق و افراد غیر متساهل وجود دارد.

س: تساهل عمومی هم خودش یک سیره نیست ...

ج: اگر به حدی باشد که تساهل عمومی باشد که خودشان قبول نداشته باشند که تساهل است، یعنی غافل از تساهلشان هستند، مثل همان که می‌گفتند مُدّ طعام که مشتمل بر خاک و خاشاک و فلان است، توجه ندارند که اینها را کم کنید ممکن است مُدّ نشود، اصلاً غفلت عمومی است، در اینجا اگر معصوم اگر ردع نکرد معلوم می‌شود که قبول دارد.

«نعم إن التمسک بالارتکاز العقلائی» چون در مواردی است که سیره نباشد «لا تتحقّق الصغری ببعض الطرق فیه» این بعض را لبعض بفرماید: لا تتحقّق الصغری لبعض الطرق در آن ارتکاز، اینجا صغری برای بعض آن طریق‌ها در مورد ارتکاز تحقق پیدا نمی‌کند. چرا؟ چون آن طرق‌ها نیاز داشت به اینکه این در عمل باشد و فرض این است که سیره نیست چون عملی هم وجود ندارد چون موضوع نیست.

«مثل الحاجة و الضرورة» در بعضی از طرق‌ها ما حاجت را می‌گفتیم، یا ضرورت را می‌گفتیم، آن ضرورت و حاجت برای کجا است؟ برای اینجا است که ما موضوع عملی داشته باشیم، فائها لا معنی لحاجة و الضرورة فیما لا ابتلاء بالموضوع» در آن موردی که ابتلاء به موضوع در آنجا نیست «إطلاقاً أو غالباً» در آن جایی که ابتلاء اطلاقاً نیست یعنی در تمام موارد به طور کلی یا غالباً به او نیاز نیست، وقتی غالباً هم به او نیاز نباشد بنابراین باز هم سیره در آنجا محقق نمی‌شود و باز نمی‌توانیم بگوییم باید جایگزین داشت و فلان داشت.

«و کذا الطرق التی فرض فی تقریبها عمومیة البلوی لا صغری لها فی الارتکاز المذكور» همچنین از آن طرق گذشته، آن طرّقی که فرض شده بود در تقریب آن طرق و بیان دلالت و کشفش عمومیت و بلوی اخذ شده بود، اینکه همگانی باشد، آن موارد هم آن طرق هم لا صغری لها در ارتکاز مذکور، چون فرض این است که ارتکاز است و موضوع ندارد پس عموم بلوی اینجا یعنی چه؟

«مثل اکتشاف معاصرة السیرة» حالا مثال برای اخیری، کجا بود که ما از عموم بلوی می‌خواستیم به دست بیاوریم؟ «مثل استکشاف معاصرة السیرة من وجود السیره فی عصرنا» مثل استکشاف معاصرت سیره با ائمه علیهم السلام از وجود سیره در عصر خودمان، اینجا که ما از وجود سیره در عصر خودمان می‌خواهیم وجود سیره را در عصر معصومین به دست بیاوریم، می‌گفتیم این که در عصر ما است کثیر الابتلاء است، همه به آن نیاز دارند و برای همگان است، نمی‌شود برای عصر متأخر باشد، باید ریشه عمیق داشته باشد، نمی‌شد برای هزار سال و دو هزار سال قبل نباشد، پس در زمان معصومین هم بوده است، این کجا است؟ وقتی ابتلاء به آن باشد اگر ابتلاء نباشد پس چرا باید آن موقع باشد؟ از آن موقعی که درست شده است، الان مثلاً مهندس برق الان خیلی نیاز است و گسترده هم هست اما نیازی نیست که بگوییم از زمان پیغمبر و ائمه هم بوده است، در آن

۱۳۹۷/۱۰/۰۲

جلسه سی و هشتم

زمان که برق نبوده است که بگوییم مهندس برق هم باید آن موقع بوده باشد. یا مهندس کامپیوتر، الان هم نیاز دارند اما آن موقع که نبوده است. اما یک چیزهایی است که ... پس اگر چیزی آن موقع نبوده است ابتلاء معنا ندارد تا ما از الان کشف کنیم برای آن وقت را.

«و کذا کثرة السّؤال و عدم البدیل» همچنین عنصر کثرت سؤال که در بعضی از تقریبات داشتیم، یا عنصر بدیل که اگر این نبود باید بدیلش می‌بود و اگر بدیلش بود باید برای ما نقل می‌شد و نقل نشده است، یا اگر این نبود باید بدیلش می‌بود و بدیل ندارد. اینها آن راههایی که این حرف‌ها در آن مأخوذ بود آن راه‌ها به درد ارتکاز نمی‌خورد، پس کدام‌ها به درد می‌خورد؟ کاش به جای این حرف‌ها می‌گفتند این دو به درد می‌خورد و بقیه به درد نمی‌خورد. کدام موردش به درد می‌خورد؟ دو کلمه: آن که تحلیل وجدانی است به درد می‌خورد و آن که نقل است به درد می‌خورد و بقیه به درد نمی‌خورد، چرا؟ چون موضوع ندارد که این حرف‌ها را بزنیم، یک کمی سخت گفته شده است، اما روح مطلب همین است.

س: تخصیص اکثر در کتاب درسی مستهجن نیست؟

ج: نه می‌گوید نیست، و به درد نمی‌خورد، تخصیص اکثر نکرده است، می‌گوید آن‌هایی که اینها در آن است به درد نمی‌خورد، این یکی به درد می‌خورد، می‌گوید اینها به درد می‌خورد و آنها به درد نمی‌خورد.

«المقام الثانی: طرق إحراز الإمضاء»

س: ...

ج: مثلاً می‌نویسند در ارتکاز آن زمان‌ها، الان کتاب‌هایی نوشته شده است راجع به تمدن‌های گذشته و امثال اینها، مثل ابن خَلّان در ... اینها نوشته‌اند در اذهان اینطور بود و ما که می‌رفتیم و می‌پرسیدیم اینطور می‌گفتند، بله می‌گفتیم مثلاً در ذهن آنها اینطور است، و می‌گفتیم مملکت ما در غرب اینطور است می‌گفتند ما هم قبول داریم خیلی خوب است اگر اینطور باشد. چنین حرف‌هایی زده می‌شد و ارتکاز را کشف کرده و برای ما نقل می‌کردند.

س: ...

ج: نه، هر کجا که سیره هست به اندازه خود سیره، برای اوسع بودنش بله نیاز به ارتکاز است، اگر بخواهید اوسع را اثبات کنید باید ارتکاز را اثبات کنید، اما آنکه طابقُ نعل به نعل است آنجا چه احتیاجی به آن دارد که آن را اثبات کند، همین سیره کفایت می‌کند.

س: ...

ج: استقراء؟ نه، استقراء را نفی نمی‌کند بلکه ممکن استقراء یکی از راه‌هایی بود که ... یعنی اگر در زمان خودمان استقراء کردیم و دیدیم که بله هشتاد درصد، نود درصد را استقراء کردیم دیدیم چنین ارتکازی در ذهنشان هست، پس زمان خودمان ثابت شد، آن وقت گفتیم وقتی در زمان خودمان ثابت شد مع اختلاف ... مع اختلاف سقافت‌ها و با کذا و کذا می‌گوییم که آنها هم مثل همین‌ها هستند دیگر، پس ثابت می‌شود. در استقراء هم ثابت می‌شود.

«المقام الثانی: طرق إحرار الإمضاء» این بحث‌هایی که داشتیم طرق احراز خود سیره بود، بحث کردیم و راه‌هایش را گفتیم. گفتیم دو مرحله بحث داریم: یکی مرحله اولی طرق اثبات خود سیره، مرحله دوم طرق اثبات امضاء.

حالا مقام ثانی از این طرق احراز امضاء می‌خواهیم بحث کنیم.

س: ...

ج: بله همین سیره‌ای که الان اثبات کردیم می‌خواهیم بینیم طرق امضائش چیست.

«يمكن إحرار الإمضاء بعدة طرق: الطريق الأوّل: قیام دلیل علی الإمضاء»

این است که یک دلیلی پیدا می‌کنیم بر اینکه شارع امضاء می‌کند. مثلاً می‌بینیم که در عرف عقلاء به چه چیزی عمل می‌کنند؟ به خبر واحد عمل می‌کنند به خبر آدم ثقه عمل می‌کنند، راستگو عمل می‌کنند، آیه شریفه هم می‌فرماید «إن جئکم فاسقاً بنا فتبینوا» اگر آدم فاسق که این فاسق اینجا یعنی آدمی که دروغگو است، اگر آدم دروغگو آمد حرفش را گوش نکنید، کأن مفهومش در این حوزه وقتی می‌آید این است که اگر آدمی آمد که اینطور نیست و عادل است به درد خورد خب عیبی ندارد. پس این شد دلیل امضاء همان سیره عقلاء.

پس راه اول این است که یک مطلبی از شارع، کلامی از شارع کتاباً أو سنتاً برسد که می‌خواهد آن سیره را امضاء کند.

س: ...

ج: شما عجله در اشکال و سؤال نفرمایید تا پایان سخن، همه این حرف‌هایی که به ذهنتان می‌آید در این عبارات گفته شده است، بعد اگر چیزی باقی ماند بفرمایید.

می‌فرماید که «الطریق الأوّل: قیام دلیل علی الإمضاء؛ هذ الدلیل قد یكون قطعياً، نحو النصّ المتواتر و الإجماع و السیره المتشرعیة الکاشفة عن الإمضاء، کعمل أصحاب الأئمة» آن آخری متشرعه مثل چه؟ مثل اصحاب ائمه علیهم السلام «بإخبار الثقات الکاشف عن إمضاء ما علیه بناء العقلاء من العمل بخبر الثقة» به حضرت عباس می‌توانیم قسم بخوریم (حالا از همان طرقي که گذشت) که اصحاب ائمه، مردم زمان ائمه هم به

خبر ثقه بما هم متشرعون و ملتزمون بالدین و از آخرتشان می ترسیدند و می خواستند تکالیفشان را بفهمانند و انجام بدهند اینها به خبر ثقه عمل می کردند و همه بلند نمی شدند از شهرها و دهاتشان بروند خدمت خود امام صادق و ائمه دیگر سلام الله علیهم اجمعین، حتماً به حرف ثقه ها عمل می کردند، زن ها شوهرشان می آمده خانه و می گفتند رفتم مسجد اینطور آقا گفت، خب. بچه ها و دخترها همینطور، نه فایده ندارد خودم باید بروم بشنوم! چنین چیزی نبوده است، پس این سیره متشرع کشف می کند که همین بناء عقلانی که وجود دارد که به خبر معتمد عمل می کنند شارع هم این را امضاء کرده است، از سیره متشرع می فهمیم که امضاء کرده است.

«و قد یكون ظنیا» خب گاهی قطعی است مثل این موارد خب اینها نور علی نور، اما گاهی این دلیل امضاء ظنی است، یک خبر واحدی است، یک ظاهری است، کتابی است «و قد یكون ظنیا مثل الظواهر الواردة فی جملة من العقود و الإیقات» در بین عقلاء عالم خرید و فروش هست یا نیست؟ شما شک دارید؟ حتماً این سیره خرید و فروش در زمان ائمه و اینها هم بوده است، آیا این امضاء شده است یا نه؟ بله، «لا تأكلوا أموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجارة...» «أحلّ الله البیع» و سنت هم که هست «أوفوا بالعقود» خب اینها عقد است، اجاره، مزارعه، مضاربه و ... اینها عقد است، «أوفوا بالعقود» اما اینها دلالتش قطعی که نیست، ظنی است، چرا؟ اطلاق است دیگر. شاید مولی اطلاقش را اراده نکرده است، شاید مضاربه را اراده نکرده است، می گوید اطلاق داریم می گوئیم، پس می شود یک دلالت ظنی و لو حجّت است.

می فرماید «و قد یكون ظنیا مثل الظواهر الواردة فی جملة من العقود و الإیقات» مثل اوفوا بالندور که این ... «و الإمضاء إنّما یثبت بالدلیل الظنی تعبداً» آن قبلی ها چون علم آور بود تعبد در آنها نبود و قطعی ما می فهمیدیم امضاء شده است اما اینجا تعبد است، البته «و الإمضاء إنّما یثبت بالدلیل الظنی تعبداً إذا اجتمع شرطان» به دو شرط:

«الشرط الأوّل» این است که این دلیل ظنی که می خواهد برای ما امضاء را اثبات کند خود این دلیل ظنی به همین سیره ای که می خواهد اثباتش کند حجّیتش نخواهد اثبات بشود و الا دور لازم می آید، این یک.

دو، این دلیل ظنی که می خواهد برای ما اثبات کند وجود امضاء را این در آن مورد یک دلیل قاطعی برای امضاء نداشته باشد و الا اگر دلیل قاطع بر امضاء داریم دیگر خبر واحد حجّت نیست، خبر واحد برای چه کسی حجّت است؟ برای شک، برای جاهل، اما کسی که عالم است که خبر واحد برایش حجّت نیست، جعل این طریق که برای عالم نیست، برای شک و برای جاهل است، اگر شما یقین دارید به اینکه این سیره امضاء شده است، خبر متواتر داریم بر اینکه این سیره امضاء شده است، حالا یک خبر واحدی هم می آید دلالت می کند بر امضاء، حجّیت ندارد، بنابراین شرط دوم حجّیت خبر واحد این است که مزیل ظن و شک و جهل در آن وجود

۱۳۹۷/۱۰/۰۲

جلسه سی و هشتم

نداشته باشد، اگر مزیل اینها وجود دارد موضوع برای حجّیت از بین می‌رود، فلذا خبر واحد برای امام صادق علیه السلام حجّت نیست، خب جهل ندارد که خبر واحد را برایش حجّت کند. الان برای شما آقایان این خبر که روز است هیچ خبر واحدی حجّت نیست، عدل العدلاء و اتقی الأتقیاء و أروع الورعین الان بیاید بگوید الان روز است حجّیتش برای کلام او وجود ندارد، چرا؟ چون ما خودمان یقین داریم، شارع برای چه این را حجّت کند؟

س: ...

ج: نه

س: ...

ج: پس خبر واحد در اینجا حجّت نیست دیگر، آن ظنی در اینجا حجّت نیست.

س: ...

ج: همین دیگر، معنا ندارد، پس این شرط می‌شود دیگر، و لو از این راه، شرطش این است که شما علم پیدا نکرده باشید، بیش از این نمی‌خواهیم بگوییم.

«الشرط الأوّل: ثبوت اعتبار هذا الدلیل الظنی» این دلیل ظنی اعتبارش ثابت باشد «مع الغضّ عن السیره التي نريد إثبات إمضاءها بالدلیل المذكور» مثلاً یک خبر واحدی بیاید بگوید که بله در زمان ائمه به خبر واحد عمل می‌شد، خود این خبر واحد بگوید در زمان ائمه به خبر واحد عمل می‌شد، این به درد اینجا نمی‌خورد، چرا؟ برای اینکه خود این را به چه چیزی می‌خواهیم اثبات کنیم؟ برای اینکه بگوییم عمل به خبر واحد می‌شده و ردع نشده است پس این خبر حجّت است، این دور لازم می‌آید. اگر ما بخواهیم فرض کنیم که علم ما یعنی آگاهی ما به اینکه در زمان معصومین علیهم السلام سیره عقلاء بر عمل به خبر واحد بوده است از کجا می‌خواهیم به دست بیاوریم؟ می‌گوید یک روایت در کافی هست که در آن روایت وجود دارد که عقلاء زمان ائمه به خبر واحد عمل می‌کردند، بعد می‌گوییم حالا که آنها عمل می‌کردند و ائمه هم که رد نکرده‌اند پس عمل به خبر واحد می‌شود حجّت، یعنی خبر واحد می‌شود حجّت برای اثبات مدلولش. این دور لازم می‌آید برای اینکه این بخواهد اثبات کند که این سیره بوده است توقّف بر حجّیتش دارد، بخواهد حجّیت بشود حجّیتش توقّف بر این دارد که این خبر صادق باشد، راست باشد، حجّت باشد تا اثبات کند سیره را تا به ضمّ عدم ردع اثبات بشود حجّیت این خبر. پس بنابراین دور لازم می‌آید.

س: نمی‌شود دلیل امضاء سیره دیگری باشد؟

ج: بله می‌شود، آن نباشد. و الاً اگر از راه دیگری ... فلذا فرمود «ثبوت اعتبار هذا الدليل الظني» این دلیل ظنی ثابت الاعتبار باشد با قطع نظر از آن سیره‌ای که با این خواهیم اثباتش کنیم، از راه‌های دیگر عیبی ندارد.

«الشرط الثانی: عدم استکشاف الإمضاء بطریق قطعی آخر» کشف نشده باشد امضاء برای ما به طریق قطعی دیگری، «بطریق قطعی آخر» این آخر هم شاید نیازی به آن نباشد، طریق قطعی آخر که نیست، طریق قطعی، یعنی بطریق آخر قطعی، به یک طریق دیگری که آن طریق دیگر قطعی است، نه به طریق آخر قطعی. و الا اگر طریق آخر قطعی وجود داشته باشد «لم یکن مجالاً للتعبّد بالإمضاء بالدلیل المذكور.» معنا ندارد که بیاید یک خبر واحد اینچینی را حجّت کند.

اینجا توجه کنید؛ یک وقت است که ما راه قطعی داریم، یعنی وجود دارد راهی که اگر برویم قطع پیدا می‌کنیم، این را نمی‌خواهیم بگوییم، یک وقت نه، رفتیم و قطع داریم اما آنکه می‌گوییم این است که الان ما قطع نداشته باشیم نه اینکه وجود دارد اما ما نرفتیم سراغش، وقتی نرفتیم سراغش ما جاهلیم، فلذا می‌گوییم خبر واحد در زمان انفتاح باب علم هم حجّت است، اما در زمان انفتاح باب علم برای چه کسی حجّت است؟ همان که نرفته است سراغش، مثلاً در مدینه است می‌تواند برود خانه امام صادق سلام الله علیه برسد و می‌تواند برود مسجد که زراره دارد می‌گوید، الان که نرفته است برسد که قطع داشته باشد، الان قول زراره برایش حجّت است، اما اگر رفت سؤال کرد و خودش عالم شد دیگر معنا ندارد شارع قول زراره را برای او حجّت کند. اینکه اینجا می‌گوییم یعنی بعد از فعلیت و تحقق خارجی استکشاف قطعی، این شرط این است که این نباشد.

حال بحث بعدی که داریم «مدی الحاجة الى السيرة مع قیام الدلیل المذكور»

این هم بحث مهم و بدرد بخوری است که آیا یک سیره‌ای داریم و یک دلیل امضاء هم داریم، اینجا سه صورت متصور است:

صورت اولش این است که این دلیل امضاء فقط امضاء را به ما می‌فهماند اما حکم و حدودش را به ما نمی‌فهماند.

س: یعنی می‌خواهیم بگوییم نیاز به این سیره هست با وجود آن دلیل؟

ج: بله

س: می‌شود توضیح بدهید، ما در فصل قبل به ظاهر حال و نقض غرض عرض کردیم سیره‌های معاصر

حجّت هستند، اینجا چه چیز اضافه‌ای می‌خواهیم بگوییم؟

ج: آنها در سر جای خود محفوظ هستند.

س: ارتباط این دو را با هم می‌فرمایید؟

ج: اینجا می‌خواهیم امضاء را کشف کنیم، از چه راهی؟ نه از ظاهر حال

س: ...

ج: بله، این راه‌ها را داریم می‌گوییم، راه اول برای طرق امضاء چیست؟ این است که یک دلیل یا کلامی آمده است. یک راه دیگرش این است که سکوت کرده است، یک راه دیگرش این است که ... آنها راه‌های مختلفی است که گفته می‌شود. الان راه اول این است که سخنی گفته است و با این سخن آن را امضاء می‌کند، این راه را داریم بررسی می‌کنیم، آن منافاتی با آن راه‌های دیگر ندارد. بله یک جاهایی هم هست که سخن نمی‌گوید اما امضایش را از کجا به دست می‌آوریم؟ از اینکه سکوت می‌کند؛ که این را بعداً می‌آوریم که عدم الردع باشد.

س: پس این طرق احراز امضاءهای لسانی شارع است. در واقع اگر شارع ...

ج: امضاء گفتیم یعنی چه، امضاء یک جعل حکم مماثل دارد و یک مناسب دارد. حالا این را از کجا به دست می‌آوریم؟ یا راضی است که جاهایی هم گفتیم غیر از اینها رضایت است. این که الان جعل حکم مماثل یا مناسب دارد با این سیره، یا راضی از این است این را چطور می‌توانیم به دست بیاوریم؟ یکی اینکه حرف زده و سخن گفته است، از این سخنش به دست می‌آوریم. حالا مواردی که مولی سخن می‌گوید سه نوع تصویر دارد:

۱- اینکه از این سخنش استفاده می‌کنیم که این سیره حجت است اما دیگر این سخنش کاشف از

حکم و حدود و ثغور حکم نیست، مثل اینکه مولی مثلاً بگوید «إعملوا بالسیرة العقلاییه» اگر گفت «إعملوا بالسیرة العقلاییه» با این عبارت چه کرده است؟ گفته است این سیره‌ها مورد امضاء من است. الان ما از این «إعملوا بالسیرة العقلاییه» می‌توانیم بفهمیم که چه چیزی حرام است، چه چیزی واجب است و قیود و شرایطش چیست؟ نه، باید برویم به آن سیره نگاه کنیم. پس بنابراین دلیل امضاء ما را مستغنی از مراجعه به سیره نمی‌کند بلکه برای تمام چیزها هم اصل حکم، هم شروط حکم هم اجزاء حکم، هم قیود حکم نیاز به چه چیزی داریم؟ به اینکه به آن سیره برویم نگاه کنیم.

۲- قسم دوم این است که نه، این دلیل امضاء، این سخنی که مولی گفته است این متکفل بیان اصل

حکم است اما خصوصیات و شرایط و قیود و اینهاش معلوم نمی‌شود. اینجا ما برای اصل حکم نیاز به این سیره نداریم و از خود آن کلام استفاده می‌کنیم اما برای خصوصیات و قیودش چه؟ چرا. مثلاً در این آیه نیا اگر از آن استفاده کردیم که حرف آدم ثقه که فاسق نباشد حجت است؛ اصل این مطلب که قول آدم ثقه که فاسق نباشد به درد می‌خورد اصل این را از این آیه استفاده می‌کنیم اما برای اینکه خصوصیات و قیودش ... خب، آدم دروغگویی نیست اما متهم است که یکی جایی روی طرفداری ممکن است حرف بزند، اینجا چطور است؟ این آیه چون در مقام اطلاق نیست و ناظر به سیره است

پس این خصوصیتش را ما باید برویم در عقلاء ببینیم چطور است؟ در عقلاء آیا اینچنین مواردی که آدم ثقه است اما در یک جا خیلی متهم است، فلذا شارع هم می بینید در باب شهادات، اگر خیلی هم آدم باورعی هم باشد شهادت بعضی را راجع به بعضی گفته است حجت نیست. آدمی که متهم است در بعضی موارد گفته است شهادت این برای آن معتبر نیست. این احتمالات را که می دهیم که این قیود و شروط شاید داشته باشد این چیست؟ این را دیگر باید از خود سیره متوجه بشویم.

س: ...

ج: این هنر فقیه است که با قرائن و شواهد بفهمد. اینجا دیگر ... که فقیه بفهمد بله، این ان شاء الله در صفحه بعد یک حاشیه ای است که آنجا متعرض همین اشکال شده است که اصلاً این راه بیخود است چون ما هیچ چیز را نمی توانیم بفهمیم.

۳- راه سوم این است که این چیزی که وارد شده است و به عنوان امضاء ما آن را می گوئیم هم حکم و هم خصوصیات حکم و هم همه چیز از آن روشن می شود. اینجا مثلاً ما به آن سیره نیاز نداریم، همه چیز را از این دلیل داریم استفاده می کنیم. بله این دلیل می گوید که آن سیره هم ممضاة است اما نیازی به آن نداریم.

س: ...

ج: نه، شما خلف فرض را می گوئید. فرض می کنیم که دلیل همه چیز را می گوید. وقتی که همه چیز را می گوید پس شکی نداریم دیگر پس نیازی به آن سیره نداریم. پس خلاصه کلام این شد، ادله لفظیه وارده در موارد سیره سه قسم است:

- ۱- جاهایی هست که ما را بی نیاز از سیره به هیچ وجه نمی کند مثل قسم اول.
- ۲- قسم دوم این است که یک مقدار بی نیاز می کند ولی یک مقدار هم نیازمند باقی می گذارد.
- ۳- قسم سوم این است که آن دلیل لفظی بالمره ما را بی نیاز از سیره می کند، بود و نبود آن سیره مهم نیست، آن دلیل به تمام معنا

«إذا قام الدليل القطعي أو الظني على الإمضاء فهناك فروض ثلاثة: الأول: قد نحتاج إلى السيرة لإثبات أصل الحكم الشرعي وكذا نحتاج لتعيين حدود حكم شرعي وقيودش» به همه چیزش برای آن سیره نیاز داریم. «كما إذا تمت دلالة مثل قوله تعالى (وأمر بالعرف)» این وأمر بالعرف عبارة آخری آن است که گفتیم «السيرة حجة» «اعملوا بالسيرة» مرحوم علامه طباطبایی قدس سره در المیزان وأمر بالعرف را اینطور معنا کرده اند: گفته اند عرف یعنی «السيرة العقلية الحسنة» این سیره های عقلائیه حسنه اینها عرف است و قرآن هم می گوید «وأمر

۱۳۹۷/۱۰/۰۲

جلسه سی و هشتم

بالعرف» به مردم امر کن که به عرف عمل کنند. این خیلی دلیل خوبی است، اگر این درست بشود خیلی خوب است. می‌گوید در قرآن خدا به پیغمبر امر می‌کند که به مردم بگو به این سیره‌های خوب عمل کنند، عمل به خبر واحد سیره خوبی نیست؟ عمل به ظواهر سیره خوبی نیست؟ عمل به اینکه ید علامت ملکیت است سیره خوبی نیست؟ امروز اگر این درست بشود خیلی عالی می‌شود. ما یکی از گرفتاری‌هایمان این است که اسناد رسمی به چه دلیل حجّت است؟ می‌گوییم تا یقین نیاورد و اطمینان نیاورد به چه دلیل حجّت است؟ این رفته است در ثبت اسمش را به آن نام زده است، به چه دلیل می‌گوییم حجّت است؟ فلذا شورای نگهبان یکی از جاهایی که به اسناد رسمی می‌کند همین است که می‌گوید ما دلیل حجّت بر اینها نداریم، نه بینه است بنه خیر ثقه است نه هیچ، به چه دلیل حجّت است؟ اما اگر بگوییم عرف عقلاء هم و لو عرف مستحدث الان نظام عالم شده است بر این اسناد رسمی، این آیا چیز بدی است؟ نه چیز بدی نیست. اگر تخلف هم دارد خب بینه هم گاهی تخلف دارد، خبر ثقه هم گاهی تخلف دارد. چون اینچنینی است «وَأمر بالعرف» بگو به مردم که به همان عرف، یعنی به همان سیره حسنه مستحدثه عمل کنند.

س: ...

ج: معاصرت هم نمی‌خواهد. این دلیل اگر درست باشد سیر مستحدثه را هم درست می‌کند.

س: ...

ج: نه، یعنی سیره‌های درست، یعنی مصلحت دارد، صحیح است.

س: ...

ج: اینها مصلحت دارد دیگر و الا عقلاء برای چه این کار را کرده اند؟ اینها مصلحت دارد.

خب اگر این را گفتیم؛ حالا «وَأمر بالعرف» حکم‌ها را که برای ما روشن نمی‌کند، حدود و ثغورش را که برای ما روشن نمی‌کند، این دارد امضاء می‌کند و می‌گوید این سیره‌ها به درد بخور است اما چیزی را هم برای ما روشن نمی‌کند، بخواهیم حکم را بفهمیم، حدود و ثغورش را بفهمیم باید به خود سیره مراجعه کنیم، این قسم اول.

س: ...

ج: می‌گوید نیست دیگر، اشکال می‌کند دیگر. می‌گوید حجّت نیست مگر اینکه در جایی اطمینان یا قطع بیاورد.

«إِذَا تَمَّتْ دَلَالَةُ مِثْلِ قَوْلِهِ تَعَالَى (وَأمر بالعرف)» دلالت این فرمایش خدای متعال بر امضاء سیر عقلائیّه عموماً. این بحث اینکه وَأمر بالعرف در استدلال درست است یا درست نیست این در الرّاعد آمده است، کتاب تفصیلی،

اما در اینجا نیامده است. البته من دلم می‌خواهد که یک صفحه اینجا هم بیاید چون ممکن است کسی یکی از دلیل‌ها قرار بدهد و بزرگی هم مثل علامه طباطبایی گفته است معنایش همین است، این به اندازه یک صفحه هم اینجا بیاید... البته این بحث زیاد دارد و فرمایش علامه اینجا مورد قبول نیست به خاطر آن اشکالات عدیده‌ای که این مطلب دارد اما اگر خواستید به الرّاعِد مراجعه کنید.

«فإنّه بضمّ قیام سیرة عقلائیة فی مورد خاص (البته) یکشف عن الحکم الشرعی فی حدود ما جرت علیه السیرة» حکم شرعی در حدود و مرزهایی که سیره بر آن جاری شده است ثابت می‌شود. پس اینجا ما از آن دلیل خودش استفاده نمی‌کنیم و هم برای حکم و هم برای قیود حکم نیاز به آن سیره داریم.

«الثانی: قد نحتاج الی السیرة لتعین حدود الحکم و قیوده» اما اصلش نه، آن دلیل که دلیل امضاء باشد اصلش را خودش دلالت می‌کند. «کما إذا کان الدلیل المذكور ناظراً إلی إثبات الحکم الشرعی إمضاءً لما علیه السیرة» آن دلیل مذکور شرعی ناظر به سیره است، معلوم است که ناظر به سیره است. چون ناظر به سیره است پس دارد ارجاع می‌دهد قیود و خصوصیاتش را به همانی که سیره بر آن است.

مثلاً در ادله داریم که «اغسل ثوبک» اما کیفیت غسل را ما هیچ روایتی نداریم بر اینکه ... این را آقایان در باب طهارت می‌گویند آنها را دیگر به خودتان واگذار کرده‌اند. گفته است بشور، اصل اینکه باید بشویی ارشاد کرده است به اینکه غسل مطهّر است و راه برون رفت از تنجّز شستن است، به این ارشاد کرده است، اینها احتیاج به سیره ندارد و در مردم هم شستن ... است. اما کیفیت و حدود و تغورش دیگر ... می‌خواهد؟ نمی‌خواهد؟ چلانیدن می‌خواهد؟ این چیزها را می‌خواهد یا نمی‌خواهد، می‌گوید عرفی است همین جا است که اختلاف است، او می‌گوید در آب کر گذاشتی نمی‌خواهد بچلانی. آن یکی می‌گوید غسل این عرف می‌گوید که باید یک انگشتی - به قول آقای میلانی - یک پنجه‌ای به آن بزیم همینطور بکنیم لای آب در بیاوریم را نمی‌گوید، این را باید یک پنجه‌ای بزیم و یک کاری بکنیم. اینها دیگر برای چه می‌شود؟ این خصوصیاتش را می‌روی از عرف می‌گیری، اما اصلش خب یعنی دلالت کرد که بشور.

س: امضاء مضیق از سیره ممکن است باشد؟

ج: بله، امضاء اگر بخواید مضیق باشد باید دیگر تصریح کند، بیان کند، قید بیاورد.

س: الان مثل آیه نبأ را نمی‌توانیم بگوییم شارع فقط آن جایی که عدالت لازم است را شرط کرده است، یعنی

ضبط بودن را لازم نیست. مثلاً سیره بر ضبط بودن هم می‌باشد ...

ج: نمی‌توانیم بگوییم، بحثش ان شاء الله در خود خبر واحد چون آنجا به تناسب حکم و موضوع گفته‌اند

مقصود از این عدالت و فسق، فسق خبری است و می‌خواهد بگوید آدمی که دروغگو است و آن جهاتش را

مفروعٌ عنه گرفته است، یک تعبّد محض اینجا درست نمی‌کند، این ناظر به همان سیره عقلائیّه در باب عمل به خبر واحد است که بحث‌هایش آنجا است، یکی از اصولیونی که از این آیه نبأ با توجّه به سیره خوب استفاده کرده است و خوب تقریر کرده است همین آیت الله مؤمن دام ظلّه در تثبیت الاصول است که شفاء الله حتماً دعا کنید برای شفاء ایشان، یکی از کسانی که آیه شریفه نبأ را خیلی خوب تقریر کرده است بر حجّیت خبر واحد در تثبیت الاصول ایشان است که به نحو شایسته‌ای می‌گوید این ناظر به آن ما لدی العرف است و از این آیه شریفه ... چون خیلی می‌دانید که آیه نبأ ۳۰ اشکال در آن است و اینکه می‌شود به آن استدلال کرد یا نکرد اما ایشان خیلی عالی اینجا را تقریر کرده است، خدا ان شاء الله ایشان را شفاء بدهد که از علمائی است که واقعاً علماً و عملاً به درد می‌خورد.

خب اینجا به خدمت شما عرض شود که «إذا كان دليل المذكور ناظراً إلى إثبات الحكم الشرعي إمضاء» امضاءً مفعول لأجله است، برای امضاء نمودن آنچه که بر او سیره عقلائی است. «ففي مثله يرجع الى السيرة لتعيينها» برای تعیین چه چیز؟ ضمیر تعیینها به قیود بر می‌گردد، حدود و قیود. «إذا لم تتعين في ذلك الدليل» وقتی آن حدود و قیود در دلیل تعیین نکرده باشد. «و أمّا أصل الحكم» چون فرض این است که اصل حکم دلالت می‌کند دیگر، آن به سیره احتیاج ندارد دیگر «و أمّا أصل الحكم فهو ثابت بذلك الدليل نفسه من دون حاجة الى الرجوع الى السيرة» این هم قسم دوم.

«الثالث: قد نحتاج الى الرجوع الى ذلك الدليل» تعبیر، تعبیر شایسته‌ای نیست نه اینکه نحتاج الى الرجوع الى ذلك الدليل، چون آن دلیل متعرض است لا نحتاج الى السیره، نه نحتاج الى ذلك الدليل. «قد نحتاج الى الرجوع الى ذلك الدليل» نیاز داریم به آن دلیل مراجعه کنیم «فی تعیین حدود الحكم أيضاً» هم در اصلش و هم تعیین حدودش و قیودش «كما إذا كان الدليل المذكور ناظراً الى إثبات الحكم مستقلاً لا إمضاءً» یعنی کار ندارد که مردم چه می‌گویند و کار ندارد سیره چیست، خودش مستقلاً می‌گوید وظیفه شما این است و با این قیود و بای این شرائط و با این خصوصیات. خب در اینجا وقتی اینطور شد «لا امضاءً لما عليه بناء العقلاء، و إن كان كاشفاً عن الإمضاء التزاماً» اگرچه به طور خود به خود و التزام کاشف از این است که آن حرف‌ها را هم قبول دارد دیگر، وقتی آن سیره هم عین این است خب آن هم قبول دارد اما نیاز نیست به اینکه بگوییم آن را قبول دارد پس حکم این است، خودش دارد صریحاً با کلامش می‌گوید. «ففي مثله قد يكون» حالا اینجا آن سؤالی که یکی از آقایان کردند، اینجا که یک دلیل لفظی وارد شده است، مستقل می‌خواهد حرف بزند و کاری به سیره عقلائی ندارد و لو وجود دارد، اینجا که این دلیل کار به آن ندارد و مستقلاً حرف می‌زند، گاهی این دلیل اوسع است از آنچه که نزد عقلاء است ممکن است بگوید، و گاهی ممکن است اَضيق بگوید. شارع یک چیزی را

می‌خواهد در میدان بیاورد اوسع است از آن چیزی که بین عقلاء است، یا اَضیق است از آنچه که بین عقلاء است، اشکالی ندارد.

مثلاً عقلاء چه می‌کنند؟ در باب رجوع به جاهل کاری ندارند که این عادل است یا عادل نیست، می‌گویند در آن کاری که فنس است موثق باشد، یا پزشکی است که شرب و خمر هم می‌کند اما در پزشکی مهارت دارد به او مراجعه می‌کنند، شارع می‌گوید می‌خواهی تقلید از او بکنی این هم رجوع جاهل به عالم است دیگر، می‌گوید باید عادل باشد، پس تضییق می‌کند، اینجا تضییق کرده است.

س: ...

ج: نه نه، ممکن است بگوئیم ناظر نیست، خودش می‌گوید «و أما من كان من ال... فللعوام أن یقلدوه» کاری ندارد که سیره است یا نیست، آن وقت یک قیودی هم به آن اضافه کرده است. «سائلاً بنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً بهواه، مطیعاً لأمر مولی» اینها را اضافه کرده است. پس می‌شود.

می‌فرمایند که: «قد یكون مفاده أوسع مما علیه البناء العقلانی أو اَضیق منه» اَضیق است از آن چیزی که بناء عقلانی بر آن است، در این صورت پیروی می‌شود «مفاد ذلك الدلیل» از حیث سعه و ضیق، ما نوکر شارع هستیم، سعه داده است؟ چشم، ضیق کرده است؟ چشم. «و لا یرجع الی السیرة لتعین حدود الحکم» اینجا نه برای خود حکم و نه برای تعیین حکم مراجعه به سیره نمی‌شود.

کما أنه لا یرجع الی السیرة لتعین حدود الحکم إذا احتملنا أن یكون مفاده كذلك و لم یحرز كونه ناظراً الی إمضائها» ایشان می‌فرمایند یک جای دیگر هم ما به سیره نمی‌توانیم مراجعه کنیم. کجا؟ یک دلیلی وارد شده است نمی‌دانیم از این قسم اخیر است که مستقلاً خودش می‌خواهد حرف بزند و کاری به سیره ندارد و ناظر به سیره نیست، یا ناظر به سیره است. اینجا هم نمی‌توانیم به سیره مراجعه کنیم، آن جایی می‌توانیم به سیره مراجعه کنیم که این کلام را مولی ناظراً الی السیره گفته شده باشد.

«کما أنه لا یرجع الی السیرة لتعین حدود الحکم إذا احتملنا أن یكون مفاده كذلك» یعنی یک امر مستقلاً باشد و به سیره کاری نداشته باشد «و لم یحرز كونه ناظراً الی إمضائها» آن یكون مفاده كذلك، یعنی مستقل باشد، «و لم یحرز كونه ناظراً الی إمضائها، ففی الفرض الثالث تنعدم فائدة الرجوع الی السیره» در این فرض سوم که یک دلیل تامّ و تمامی داریم، حکم و قیود و خصوصیات و همه را بیان می‌کند اینجا دیگر فایده دیگر منعدم است، می‌خواهد باشد می‌خواهد نباشد. خود مولی به ما گفته است مثلاً - اگر این روایت سندش تمام باشد - «أما من كان من الفقهاء كذا كذا كذا فللعوام أن یقلدوه» خودش گفته است خصوصیاتش را هم بیان کرده است می‌خواهد سیره باشد می‌خواهد نباشد، این مهم نیست در اینجا، یعدم فایده رجوع به سیره.

الفائق فی الاصول – حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

۱۳۹۷/۱۰/۰۲

جلسه سی و هشتم

پس سه قسم شد روشن شد، اینجا این یک حاشیه خوبی است و حاشیه مهمی است که الان دیگر وقت نیست من این را توضیح بدهم، این را فردا ان شاء الله.
و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.